مکالمات

آموخته در مشروطه

■ مرضیه مرتاضی لنگرودی ■

در جایی خواندم که به نقل از شخصی به نام جورج سانتایا نوشته شده بود: آنان که از تاریخ درس نمی گیرند، محکوم به تکرارش هستند.

من جورج سانتایا را نه دیده‌ام و نه می شناسم و جز این یک جمله از او مطلبی نه خوانده‌ام و نه شنیده‌ام و براساس همین یک جمله احساس می کنم او از درد مشترکی سخن می گوید که گریبان بسیاری از ما را گرفته است.

پدیده‌ای در جهان وجود ندارد که تاریخمند نباشد. تاریخ بستر تغییر و تحول و مبین تغییرات زمانی و مکانی است. قطعا درس آموز و عبرت پذیر است. انقلاب مشروطه هم پدیده‌ای تاریخمند و عبرت‌آموز است. درباره انقلاب مشروطه چیزی ناگفته باقی نمانده است و در طول یک قرنی که از وقوع آن می گذرد، بیش از هزار کتاب و مقاله درباره آن نوشته شده است و از زوایای مختلف آن را مورد بررسی و تدقیق قرار داده‌اند.

پندپذیری و عبرت آموزی هر ملتی از تاریخش به خودآگاهی جمعی و نیازهای مشترکش بستگی دارد. انقلاب مشروطه «مثل انقلاب سال ۵۷» انقلابی بود که در آن تمام طبقات و اقشار ملت سهیم بودند و یکپارچه و یکصدا خواهان برقراری قانون، عدالت و آزادی بودند. مردم به تنگ آمده از هرج و مرج و نابسامانی و بی نظمی فسادآلود سلطنت استبدادی خواهان نظم پایدار در پرتو قانون و عدالت بودند.

مردم در زمان وقوع انقلاب مشروطه فکر نمی کردند قانون برای آنها عدالت و آزادی می آورد. آنها بین رهایی از سلطنت خودکامه استبدادی و آزادی تفاوتی قائل نبودند و به گفتن تحقق عدالت بیش از قانون و آزادی می اندیشیدند. ناکامی و شکست های پی در پی انقلابیون و عمر کوتاه مشروطه احساس ناامیدی و اندوه و انفعال فراوانی را بر جامعه تحمیل نمود و مشروطه طلبان را وادار به نقد رفتار خود نمود. انتقادات مشروطه طلبان و مردم بیشتر در قالب متهم نمودن یکدیگر به نادانی و کارشکنی و غرض ورزی و توطئه گری صورت می گرفت، در حالی که انقلاب مشروطه در همان قد و قواره و اندازه هایی ظاهر شد که مردم می خواستند و می فهمیدند، زیرا انقلاب مشروطه، انقلابی فراگیر و مردمی بود که توانست تمامی اقشار و طبقات مردم ایران را درگیر خود نماید. برای ما که نسل انقلابیم، به وضوح روشن است که درجریان انقلاب سال ۵۷ ما از علل وقوع و آثار و نتایج انقلاب مشروطه و عبرت آموزی و درس گیری از آن غافل ماندیم. اگر علل وقوع و نتایج انقلاب مشروطه را به طور جدی مورد بررسی قرار می دادیم و از تاریخ به اصطلاح درس می گرفتیم، قطعا از بسیاری از اشتباهات که در جریان وقوع و پس از تحقق انقلاب ۵۷ به وقوع پیوست، جلوگیری می کردیم. ما در جریان انقلاب ۵۷ از بسیاری درس های اساسی که انقلاب مشروطه به ما داده بود، غافل ماندیم.

انقلاب مشروطه به ما آموخته بود: هرگاه آرمان انقلابیون با واقعیت های جامعه سازگار نباشد، انقلاب تنها یک توهم و انقلابیون چیزی جز متوهمان خیالباف نخواهند بود.

انقلاب مشروطه و سرانجام تلخ و عمر کوتاه آن به جانبازان راه عدالت و آزادی آموخته بود: هدف انقلاب تنها باختن جان نیست، بلکه ساختن آن است.

- انقلاب مشروطه به وضوح نشان داده بود در سیاست رضایت ندادن به هیچ نتیجه‌ای مگر حذف کامل رقیب و ابراز تمایل به برد کامل به هر قیمت، یعنی سازش با استبداد و پیچیده کردن خودکامگی در قالب شعارهای انقلابی.

-انقلاب مشروطه قدرت تمیز اصل از بدل و دروغ از راست را تا حدودی به ما داده بود و ما به واسطه انقلاب مشروطه فهمیده بودیم:

انقلابی اصیل عاشق است و انقلابی بدل، عشقی؟!

انقلابی اصیل عاقل است و انقلابی بدل، عقل کل؟!

ای کاش این آرزوها را فراموش نمی کردیم.

- در جریان انقلاب مشروطه و پس از تحقق آن و تدوین قانون اساسی مشروطه دیدیم که به صرف اقتباس از قوانین اساسی کشورهای پیشرفته جهان و کپی نمودن قوانین اساسی مترقی آنها به نام قانون اساسی مشروطه، کشور عقب مانده و دیکتاتور گزیده ایران، قانونمند و مردم آن قانونمدار نمی شوند، اما درجریان انقلاب ۵۷ و پس از تحقق آن دوباره این اشتباه را تکرار کردیم.

انقلاب مشروطه به ما ثابت کرده بود که تقلید از دموکراسی، ما را دموکرات نمی کند.

مصرف اندیشه دیگران ما را مولف و نظریه پرداز نمی گرداند.

بیان آرا و افکار دیگران از طریق ترجمه ما را روشنفکر نمی کند.

- انقلاب مشروطه ثابت کرده بود بدون حضور موثر زنان به ثمر نمی رسید، اما پس از تحقق مشروطه، سعی بی فایده در خانه نشین کردن و به حاشیه راندن زنان نمود. عین این عمل در انقلاب ۵۷ تکرار شد. باز هم بی فایدگی اش نمایان گردید و متاسفانه هنوز عبرتی در کار نیست.

- انقلاب مشروطه نشان داد مترقی ترین قوانین اساسی هم با گذشت زمان دچار پوسیدگی و ناکارآمدی می شوند و اگر به تدریج و طی زمان به تناسب تغییرات و رشد اجتماعی دگرگون نشوند، ناچارا از سوی مردم نادیده گرفته شده و دور انداخته می شوند.

مهم ترین چیزی که از انقلاب مشروطه می توانستیم بیاموزیم و آن را جدی نگرفتیم، این بود که انقلاب هم می تواند به صورت کالایی مصرفی درآید و توسط انقلابیون مصرف شود. چنین مصرفی واقعیت زندگی را با توهم آمیخته می کند. تنها از طریق درس آموزی و عبرت گیری از تاریخ است که می توان از تکرار مکررات پرهیز نمود و با خروج از روزمرگی، زندگی را بازتعریف آگاهانه نمود.

احزاب

احزاب سیاسی دوره مشروطه

■ زهرا مروتی ■

شناخت احزاب سیاسی ایران در دوره مشروطه از نظر تاریخ نگاری با مشکلاتی چند و از جمله منابع مواجه است، چون اکثر امور حزبی به طور مخفی و یا نیمه مخفی جریان داشت. شکل دیگر بی اطلاعی و بی توجهی مورخان این دوره (غیر از محمد تقی بهار) است که مساله احزاب را مبهم باقی گذارده‌اند. عمده فعالیت احزاب سیاسی ایران به جز موارد استثنایی در زمان انتخابات بود، ولی نه از طریق سیاست حزبی، بلکه از طریق زد و بند و غیره. قبل از انقلاب مشروطه هیچگونه تشکل حزبی و سیاسی وجود نداشته و مردم تنها از طریق قیام و شورش عمومی می توانستند نارضایتی های خود را ابراز کرده و یا خواسته های خود را مطرح کنند. بعد از مشروطیت و پیدایش احزاب سیاسی ملت به همان طرق سنتی، یعنی آشوب و شورش، مطالب خود را ابراز می کردند و نه با فعالیت حزبی، این نکته روشن می سازد که احزاب ارتباط چندانی با توده مردم نداشته‌اند. هدف از تشکیل حزب در این دوران راه‌یافتن به مجلس و یا به دست آوردن نفوذ سیاسی بود. اگر به طور کلی سیر تحول احزاب سیاسی ایران را در طول این دوران بررسی کنیم، همان آشفتگی ها و نابسامانی هایی را که در روند تحول مجلس می بینیم، در این مورد نیز مشاهده خواهیم کرد تلفیق شرایط خاص ایران با تحولات دموکراتیک حزبی بیشتر باعث نوعی هرج و مرج می شد که در سیر تاریخی احزاب نیز مشخص است. با آغاز فعالیت پارلمانی، پیدایش احزاب سیاسی اجتناب ناپذیر بود. در مجلس اول که احزاب هنوز شکل نگرفته بود، میان نمایندگانی که تندرو بودند و دسته دیگری که میانه رو محسوب می شدند، اختلاف نظر فراوانی پیدا شد. در سال اول فتح تهران (رجب ۱۳۲۷ هـ ق)، (۱۲۸۸ هـ ش) در ایران دو حزب پیدا شد؛ یکی «انقلابی» و دیگری «اعتدالی» و بعد از افتتاح مجلس دوم دو حزب فوق به نام (دموکرات عامیون) و (اجتماعیون اعتدالیون) به مجلس معرفی شدند، البته احزاب سیاسی دیگری هم مثل حزب اتفاق و حزب ترقی پیدا شدند که نماینده‌ای در مجلس نداشتند. حزب دموکرات با انگلیسی ها روابط خوبی داشت و مامورین بریتانیا در ایالات به این حزب روی خوشی نشان می دادند و حزب اعتدال با روس ها مناسبات خوبی داشت، دولت تزاری با رجال متنفذ ایران و سرمایه‌داران دوست بود.

اجتماعیون عامیون

در سال ۱۹۰۴ دو سال قبل از اعلام مشروطیت پایه‌های سوسیال دموکراسی ایران با ایجاد حزب (همت) در بادکوبه استوار گردید و کمی بعد یکی از شعبات آن با نام کمیته سوسیال دموکرات ایران با اجتماعیون عامیون ایران در سال ۱۹۰۵م تاسیس گردید و در همان سال شعب خود را نخست در تبریز و بعد در شهرهای دیگر به وجود آورد و دو سال بعد با تجدید برنامه و دستورنامه تازه، فعالیت‌های خود را به شیوه تازه آغاز کرد. در تبریز از مدتی پیش یعنی از سال ۱۹۰۰ یا ۱۹۰۱م افرادی بودند که با حزب سوسیال دموکرات روسیه در ارتباط بوده‌اند. نامه‌هایی از لنین و کروپسکایا همسر لنین در دست است که نشان می دهد آنها روزنامه مخفی «ایساکوا» (جرقه) را از راه اروپا از طریق برلن - تبریز به باکو می فرستادند. نماینده آنها در باکو، گالپرین نام داشت که با یکی از ارمنیان تبریز در تماس بود. در سال ۱۹۰۵م در مشهد دستورنامه‌ای از سوی سوسیال دموکرات‌های ایران به تصویب رسیده بود که در آن به وظایف اعضا و چگونگی ارتباط آنها با مرکز، چگونگی عضویت و... سخن گفته شده بود. به احتمال قوی حیدرخان عمواوغلی و ابراهیم میلانی یکی از کارخانه‌داران این شهر که کارش ساختن گیلز سیگار بود، در تشکیل فرقه اجتماعیون عامیون مشهد نقش داشته‌اند. وی ۱۱ ماه در مشهد بود. او از طرف حزب سوسیال دموکرات روسیه دستور داشت که فرقه اجتماعیون عامیون ایران را در همان ایام اقامتش در مشهد تاسیس کند، اما موفق نشد و این زمانی است که هنوز حزب همت اعلام وجود نکرده بود، همت در ۱۹۰۴ تاسیس شد. حیدرخان پس از آنکه از مشهد به تهران آمد، بعد از مدتی در پی تاسیس شعبه فرقه اجتماعیون عامیون در تهران افتاد و شاید در همان سال ۱۹۰۵ به دستیاری ابراهیم میلانی یا کسانی دیگری که در مشهد می شناخته است، حوزه مشهد را در آن شهر به وجود آورده باشد و براساس آن در تهران هم شعبه‌ای دائر کرده باشد. در سرگذشت او آمده است که در ۱۵ جمادی الاولی ۱۳۲۵ ق. در کمیته اجتماعیون عامیون تهران رای داده شد که بمبی به خانه علاءالدوله (حاکم تهران) انداخته شود تا موجب ترس و ارعاب خودکامگان گردد و حیدرخان این ماموریت را انجام می دهد. در نظامنامه ۱۹۰۵م که به همت «ن.ک. به‌لوا» به دست آمده است در دو مورد به مذهب و یک جا به روحانیون اشاره شده است. در ماده ششم گفته شده است که «پرداخت حق عضویت باید با قوانین قرآن تطبیق کند» و در ماده یازدهم درباره شیوه کار و رفتار اعضای فرقه تصریح شده است که «کار و رفتار اعضای حزب باید متوجه یک نکته باشد. نیکروی و ترقی، ولی به نحوی که به شرف و قداست مذهب خللی وارد نیاید. حق عضویت، آن هم مطابق با اصول و قوانین قرآن! ترفندهای آشنایی است که در نظامنامه سوسیال دموکرات برای جلب مردم به کار برده می شد تا فعالیت خود را مشروع جلوه دهند. دموکرات‌ها که یک بند مرامشان انفکاک کامل قوه سیاسی از قوه روحانی و بند دیگر ایجاد نظام اجباری و بند دیگر تقسیم املاک بین رعایا و دیگر قانون منع احتکار و تعلیم اجباری و بانک فلاحتی و ترجیح مالیات غیرمستقیم بر مستقیم و مخالفت با مجلس اعیان و غیره بود. شادروان ملک الشعرای بهار در کتاب تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران می نویسد: دموکرات‌ها که در مجلس ۲۸ نفر بودند، مخالفان خود یعنی اعتدالیون را که ۳۶ تن می شدند، ارتجاعی می نامیدند، زیرا آن حزب هوادار روش ملایم‌تر و رعایت سیر تکامل بود و اعتقاد به کشتن و از میان بردن مستبدان و ارتجاعی ها نداشت و از این رو بیشتر اعیان بدان حزب پناه می بردند. فعالیت‌های اجتماعیون عامیون و تندروهای مجلس در دوره مشروطه باعث شد برخی از اهداف این حزب در متمم قانون اساسی وارد شود که آزادی مذهب و قلم و بیان و جمعیت‌ها و احزاب و مسوولیت وزیران در برابر مجلس از جمله آنها بود، حق رای عمومی و مستقیم و مساوی نیز در مجلس دوم در قانون انتخابات گنجانده شد، ولی تعدیل مالیات به‌رغم گفت‌وگوهای بسیار در مجلس به جایی نرسید. مهم‌ترین هدف اجتماعیون عامیون دفاع از اساس مشروطه بود، چنان که در مرام‌نامه مشهد آمده است: «غم‌خواران ملت و مردم وطن‌پرست، همواره باید جمعیتی از مجاهدین باشند که همتشان مصروف حفظ و مصونیت اساسی ملت باشد و برای دفاع از مجلس و بسط عدالت، از فداساختن جان و مال دریغ نکنند» روسای آنها عبارتند از سیدحسن تقی زاده، حسینقلی خان نواب و سلیمان میرزا و وحید الملک و سیدمحمدرضا مساوات. فعالیت اجتماعیون عامیون بعد از فتح تهران در بستر مبارزات پارلمانی و سیاسی در حزب دموکرات ایران متمرکز می شود که محمدامین رسول‌زاده از نظریه پردازان آن و سیدحسن تقی زاده از رهبران آن حزب در مجلس دوم بودند، مشابهت های اصولی مرامنامه و نظامنامه حزب دموکرات با مرامنامه و نظامنامه پیشین اجتماعیون عامیون که در مشهد اعلام شده بود، نشان دهنده این پیوند و نزدیکی بنیادی است، اما مخالفان حزب دموکرات عمدتا در حزب دیگری به نام اجتماعیون اعتدالیون گرد آمدند و اعتدالی را از آن جهت به نام خود افزودند تا نشان دهند که با تندروی های انقلابی حزب دموکرات مخالفند.

سیدحسن تقی‌زاده در مجلس اول

حزب اجتماعیون اعتدالیون

حزب اجتماعیون اعتدالیون با مرام نامه ای مغایر با دموکرات‌ها تشکیل شد و حزب به ایجاد تعادل و موازنه و تکامل تدریجی اصرار داشت، روزنامه وقت و روزنامه مجلس ارگان‌های حزب بودند، مرام‌نامه حزب بیشتر در پیرامون تکذیب مواضع دموکرات‌ها دور می زد، دموکرات‌ها نیز اعتدالیون را به مخالفت با ترقی و اصلاحات متهم می کردند و آنها را مرتجع می دانستند. دموکرات‌ها با کمک روزنامه ایران نو و با تحریک مردم توانستند مانع استقراض خارجی دولت شوند. موقعیت آنها در این هنگام به سبب تشکل و انسجام موجود در رهبری حزب مستحکم بود، در حالی که اعتدالیون هنوز چنان انسجام و تشکلی نداشتند. اعتدالیون جمعیت بیشتری در مجلس داشتند. اینان دموکرات‌ها را تندرو می خواندند و اتهام بی دینی و کفر به آنها می زدند، سپهدار اعظم تنکابنی، سردار محبی، آیت‌ا... طباطبایی، آیت‌ا... بهبهانی پیشروان مشروطیت، ناصرالملک نایب‌السلطنه و فرمانفرما و غالب اعیان و روحانیون و اکثریت نمایندگان مجلس یا عضو این حزب بودند و یا هوادار آن. کم کم اختلافات و تعرضات دو حزب بالا گرفت و وقتی آیت‌ا... سیدعبدا... بهبهانی به قتل رسید، دموکرات‌ها در معرض اتهام قرار گرفتند. تقی زاده با اینکه نماینده مجلس بود، در مقابل سیل حملات نتوانست دوام بیاورد و به خارج از ایران رفت. منازعات بسیاری بین این دو جناح روی داد. دموکرات‌ها تلاش می کردند که کل اتباع ایران در برابر قانون مساوی باشند، اما روحانیت با برخی از تساوی ها موافق نبود و خواستار آن بودند که هیچ قانون مصوب مجلس نباید تا پیش از آنکه از سوی کمیته‌ای متشکل از روحانیون تصویب گردد، معتبر شناخته شود و این به‌منظور تطبیق آن با قانون شرع اسلام بود. مخالفت رهبران روحانی مشروطه صرفا منحصر به مسائل بزرگ و اصولی نبود، بلکه در برخی مواقع آنها با لغات و عباراتی که رنگ و بوی واژگان جدید را داشت یا حکایت از عقاید بیگانه می کرد، مخالفت می کردند. معهذا به‌رغم برخوردهای اجتناب‌ناپذیری که بین دموکرات‌ها و روحانیت در هر کشور و عصری وجود داشته، این دو جناح روی هم رفته در نهضت مشروطیت با یکدیگر همکاری کرده و موفقیت این نهضت هم مرهون همین بود.

ضعف احزاب سیاسی در دوره مشروطه

از عوامل ضعف احزاب سیاسی در این دوره می توان به موضع گیری رجال سیاسی در مقابل مجلس و احزاب اشاره کرد. این رجال علاقه‌ای به عضویت در احزاب نداشتند، انقلابیون و مشروطه‌خواهان بارها تکرار می کردند که مشاغل دولتی باید براساس امتیازات اخلاقی، علمی و سیاسی افراد تقسیم شوند و در انحصار گروه خاصی نباشند. در عین حال مشروطه خواهان نیازمند همکاری با این گروه از سیاستمردان کهنه کار بودند، در این دوره مقامات وزارتی و حکومتی در انحصار اینگونه سیاستمردان بود و همین خود باعث ضعف مبانی مشروطه می شد. گروهی از سیاست پیشگان عقیده چندانی به مشروطه نداشتند و عده‌ای از آنها فرصت‌طلب، عده‌ای ارتجاعی و بعضی اصلاح طلب بودند، ولی انگیزه اصلی اغلبشان فرصت‌طلبی بود، به همین دلیل این قبیل سیاستمداران پیوسته موضع خود را تغییر می دادند.

منابع و ماخذ

-پیدایش و تحول احزاب سیاسی مشروطیت، منصوره اتحادیه (نظام مافی)

-تاریخی مختصر احزاب سیاسی ایران، جلد اول، ملک‌الشعراء بهار

-ایران در دوره سلطنت قاجار، علی اصغر شمیم

-انقلاب مشروطیت ایران، ادوارد براون، ترجمه مهری قزوینی

-مشروطه ایرانی، دکتر ماشاءا... آجودانی

-تاریخ سیاسی معاصر ایران، جلد اول، دکتر سیدجلال‌الدین مدنی

-مجلس و انتخابات (از مشروطه تا پایان قاجاریه)، منصوره اتحادیه (نظام مافی)

آسیب شناسی حقوقی مشروط

سیاست هم

■ علی اصغر

تصویری که ما روزنامه نگاران از افراد می سازیم همیشه تصویر کاملی نیست. این قضاوت من است، پس از چند بار گفت و گو با کامبیز نوروزی که بیشتر او را به عنوان یکی از منتقدان حکم‌های دادگاه‌ها مطبوعات می شناسیم و زمانی سراغش می‌رویم تا نظرش را منعکس کنیم که چنین حکم‌هایی صادر شده باشد. او را به همین صفت می شناسیم و به همین صفت شناسانده‌ایم. او اما به جز این واکنش‌ها که اغلب در پاسخ به پرسش‌های ما بیان شده است در زمینه جامعه شناسی حقوق در ایران نیز تامل کرده است. این روزها بحث‌های مربوط به مشروطه داغ است و یکی از دستاوردهای مشروطه به گمان برخی از صاحب نظران گذر از فقه به حقوق است. از همین زاویه با کامبیز نوروزی به گفت و گو می‌نشینیم ، اما او ترجیح می دهد بحث را با یک مقدمه شروع کند. او می گوید: حقوق خودش محصول تجربه اجتماعی است. بنابر این حقوق خصلت بومی پیدا می کند و آن قسمت از حقوق که دنیا قبولش دارد ، آن قسمتی است که همه جوامع آن را تجربه کرده‌اند و به آن رسیده‌اند. بنابراین سازماندهی حقوقی جامعه باید بر مناسبات و تجربه اجتماعی مبتنی باشد. اگر این تناسب حفظ نشود، حقوق نمی تواند جامعه را سازماندهی کند. در مشروطه این اتفاق می‌افتد که قانون اساسی فرانسه می‌آید در جامعه آن روز ایران و اصلا نمی تواند انطباق پیدا کند و بنابراین به جای این که قانون بیاید و جامعه را مثل خودش به جلو ببرد، قانون از مناسبات محو می شود و مناسبات اجتماعی خودش را غالب می کند. این اتفاق در جنبش‌های اجتماعی بزرگ ایران تکرار می شود که عمده‌اش مشروطه و انقلاب اسلامی است، البته انقلاب اسلامی کمتر چون تغییرات جدی حقوقی ایجاد نکرد، اما در اصلاحات هم اتفاق افتاد. در واقع جنبش‌های اجتماعی آرمان‌هایی می‌آورند که باید این آرمان‌ها را وارد جامعه کنند و جامعه را بر اساس این آرمان‌ها ساماندهی کنند.

یعنی باید آرمان‌ها تبدیل به حقوق شود؟

برای این که حقوقی شود، باید خود آرمان، سطح آرمان و تکنیک اجرایی آرمان با وضعیت سازگار می‌شد. ممکن بود که نوع آرمان با جامعه سازگار نباشد. یک موقعی در سطح آن است مثلا در باب حقوق زنان. یکی هم تکنیک اجرای آن است مثلا در ایران بحث انتخابات که در صدر مشروطه مطرح می‌شود، انتخابات و رای دادن مبتنی بر یک مفهوم هویت فردی است. وقتی این هویت وجود نداشته باشد انتخابات به لحاظ تکنیکی نمی‌تواند منجر به تجلی اراده مردم شود. منجر به تجلی اراده هویت‌های دیگر می‌شود ، مثل هویت‌های محلی و قومی. لذا جنبش‌های اجتماعی در ایران آن طوری که پیشرفت کردند و جامعه را به جلو پرتاب کردند ، نتوانستند به آن استانداردهایی که مطلوب خودشان بوده برسند. این به دلیل عدم درک صحیح از حقوق و رابطه اش با جامعه است.

پس ما می توانیم به مشروطه باز گردیم و از مشروطه شروع کنیم. خیلی‌ها معتقدند که بزرگ‌ترین دستاورد مشروطه سیمای حقوقی یافتن فقه و گذر از فقه به حقوق است. یعنی به هر حال مفهوم قانون اساسی شکل می‌گیرد و تنظیم می‌شود یا بحث‌های نظری درباره قانون به وجود می‌آید، اما مقدمه بحثتان نشان می‌دهد که چندان با این نظر موافق نیستید.

این گذر کامل اتفاق نیفتاد.

چرا کامل اتفاق نیفتاد؟

نهادهایی بر اثر قانون اساسی مشروطه شکل گرفت؛ پارلمان شکل گرفت و نمایندگانی انتخاب شدند و به پارلمان رفتند، نشستند و قیام و قعود کردند و قانون شد... اما قرار بود پارلمان نماینده اراده عمومی باشد که این اتفاق به طور کامل نیافتاد.

طبیعی است که در دوره‌های اول از این مشکل ها باشد ، به هر حال در جامعه‌ای که سابقه پارلمان نبوده به یک باره نمی‌توان به همه ایده آل‌ها رسید؟

دوره‌های اول و دوم اتفاقا این مشکل کم تر است و در دوره‌های بعدی خیلی‌ها با مناسبات دیگری بالا می آیند. یا وابستگان دربار هستند یا یک هویت واحد قومی آنها را انتخاب کرده. مثلا ساختارهای عشایری. در واقع آحاد مردم نیامدند رای بدهند. رای دادند اما تصمیم جای دیگر گرفته شده. اگر هم در دربار نبود، روسای طایفه تصمیم گرفتند. به عبارت بهتر ساز و کار انتخابات نبود که نمایندگان را برگزید، بلکه همان ساز و کارهای نظام سنتی قدرت این کار را کرد. بنابراین یک نقص در اینجاست.

پس اگر بخواهیم از دلایل شکست مشروطه بگوییم باید به این نکات هم توجه کنیم.

بله، تمام این نهادها تشکیل شده، این رفتارها هم در وضعیت حقوقی اتفاق افتاد و می افتد، اما درونمایه مسائلی که درباره دموکراسی و اراده ملی است، مشکل دارد. بنابراین وقتی ما الان می‌خواهیم بگوییم که جنبش مشروطه شکست خورد سراغ سیدضیاء، انگلیس، رضاخان، قزاق، تفنگ، لیاخوف و عین الدوله می‌رویم ، در حالی که مشکل جای دیگر است.

مشکل کجاست؟

بد نیست به همان نکته ای که در اول گفتم اشاره کنم و آن هم نسبت بین حقوق و جامعه است. یک تصوری که عملا در یک قرن اخیر در ایران غلبه داشته به نوعی جامعه را مقهور حقوق تلقی می‌کند. یک پیش فرض اعلام نشده به این معنا وجود دارد که آن چه در قانون آمد لزوما در جامعه هم اجرا می‌شود. تمام تجربیات جنبش‌های اجتماعی ایران در یک قرن گذشته عملا مبتنی بر این پیش فرض اعلام نشد، بوده است.

این پیش فرض عمل چه کسانی است؟ کنشگران سیاسی؟

دقیقا کنشگران سیاسی و حتی روشنفکرانی که به نوعی در جست‌وجوی تغییرات اجتماعی بودند. در این نگاه عملا جامعه در برابر قانون منفعل تلقی می‌شود. یعنی اگر قانون آمد چیزی را تصویب کرد ، حتما آن چیزی را که قانون تصویب کرده در جامعه به درستی و کمال اجرا خواهد شد. این تصور، تصور نادرستی است.

چرا نادرست است؟

چون اصولا حقوق امر تجربی است. حقوق زمانی می‌تواند کارکرد داشته باشد که بر اساس تجربه اجتماعی و مبتنی بر زیر ساخت‌های همان جامعه‌ای باشد که در آن کار می‌کند. درباره جنبش مشروطه هم که به اعتقاد بنده انقلاب بسیار بزرگی است و بر تمام تاریخ بعد از خودش تاثیرهای بسیار گسترده گذاشته، این پرسش همیشه قابل طرح است که چرا مشروطه شکست خورد یا به تعبیری که من بیشتر می‌پسندم، چرا مشروطه ناتوان ماند؟ یا این که نتوانست به آن شاخص‌هایی که مورد انتظار بود دست پیدا کند؟ گفتار رایج تاریخی، اجتماعی، سیاسی ایران در جواب به این سوال عمدتا مبتنی بر عامل سیاسی است.

و درباره عامل سیاسی هم بیشتر مبتنی بر خدمت و خیانت است؟

بله ، به این ترتیب که در جامعه کسانی مثل لیاخوف و عین الدوله و بعدها قزاق‌هایی به رهبری رضاشاه آمدند و خیانت‌های سیدضیاء و توطئه‌های انگلیسی‌ها باعث ناکامی مشروطه شد. این یک پاسخ کاملا رایج است. اما یک مساله بسیار مهم وجود دارد. این که سازمان حقوقی که بعد از جنبش مشروطه در ایران تصویب شد و به نام قانون اساسی مشروطه و سپس با اضافه کردن متمم قانون اساسی مشروطه مبنای نظام حکومتی و اداره کشور و سازماندهی حقوقی جامعه شد تا چه اندازه در جامعه ایران در همان عصر مشروطه اصولا قابلیت اجرایی داشته است تا بتواند آرمان‌های مشروطه را در ساخت مناسبات اجتماعی ایران وارد و تثبیت کند. این قابلیت اجرایی را من از حیث سیاسی نمی‌گویم. از حیث واقعیت‌ها و بنیادهای ساختار اجتماعی ، فرهنگی و اقتصادی جامعه ایران می‌گویم.

حالا اگر بخواهیم از این زاویه به قانون اساسی آن دوره نگاه کنیم، پاسخ خود شما چیست؟ البته پاسخ شما در پرسشتان نهفته بود و بیشتر چرایی‌اش را مد نظر دارم.

پاسخ من این است که از نظر حقوقی محض قانون اساسی مشروطه قانون خوبی است. در واقع قانون اساسی که در دوره مشروطه به تصویب می‌رسد، قانونی است که در بلژیک و فرانسه تجربه شده و با لحاظ منطق و خصوصیات درونی حقوقی کاملا قانون منسجمی است. تقریبا می‌شود گفت تناقضی ندارد و مبتنی بر مناسبات دموکراتیک است. این یک پاسخ. اما مساله مهم‌تر نسبتی است که این قانون با جامعه ایران دارد. معمولا یک اشتباه اتفاق می‌افتد که وقتی کلمه قانون خوب را به کار می‌بریم، عمدتا به خود قانون نگاه می‌کنیم و می‌گوییم این قانون، قانون خوبی است. بخش دیگر که مبنای جامعه‌شناسی حقوقی دارد، رابطه‌ای است که این قانون با جامعه دارد. از این منظر خوب بودن قانون به معنای این است که آن قانون بتواند با خصوصیات اصلی موضوع خودش در جامعه منطبق باشد، در نسبت با جامعه است که باید بگوییم خوب است یا بد است. درادامه همین بحث قانون اساسی مشروطه در عین حال که گفتم به لحاظ حقوقی محض و درون خودش قانون خوب و منسجمی است و واجد خصوصیات یک قانون خوب حقوقی محض است ، اما تناسبی با جامعه ایران در آن دوره ندارد. به لحاظ اخلاقی خوب است که من تاکید کنم ما الان بعد از یک قرن داریم درباره این قانون و نویسندگانش قضاوت می‌کنیم. اینها یک قرن پیش این کار را کردند و این که الان بگوییم خطایی اتفاق افتاده به منزله خطاکار بودن آن آدم‌ها نیست. خیلی خطاها را هم خود ما امروز انجام می‌دهیم که ۵۰ سال دیگر خواهند گفت که خطاست، ولی در متن فعالیت‌های امروزه مان معلوم نمی‌شود که این کارها خطا است. شاید ۵۰ سال یا ۱۰ سال دیگر همین حرف‌ها را در مورد ما هم بزنند. این قانون با این خصوصیات اجتماعی تناسب ندارد. قانون اساسی مشروطه در تجربه اروپایی خودش، قانونی است که محصول چند تحول بزرگ است. یکی از آنها تحول رنسانس است. تحول انقلاب صنعتی و تحول انقلاب فرانسه از جمله این تحول‌هاست. تمام این سه تحول است که دنیای جدید را ساخت که اولین بارقه‌ها و جرقه‌های عمده اش در همان انقلاب کبیر فرانسه است که جلوه پیدا می‌کند. این را هم اضافه کنم که همین سه تحول خودش در نوعی از فرهنگ بشری ریشه دارد که در اروپا از یونان باستان وجود داشته که آمده و از قرون میانی به بعد یک فرآیند دیگر را طی کرده. این قانون اساسی حداقل محصول این سه تحول بزرگ است.

> **قانون اساسی که در دوره مشروطه به تصویب می‌رسد، از نظر منطق و خصوصیات درونی حقوقی کاملا قانون منسجمی است. تقریبا می‌شود گفت تناقضی ندارد و مبتنی بر مناسبات دموکراتیک است**

که ما در ایران همه این نتایج را می خواهیم با یک انقلاب عملیاتی کنیم.

نتایج تمام این تحولات عظیم شگرف را نه با یک انقلاب که با چند صفحه به نام قانون اساسی در جامعه ایران آوردیم و حالا انتظار داریم که جامعه ایران در چارچوب الگویی که قانون اساسی ارائه کرده عمل کند. به عبارت دیگر با آوردن قانون اساسی مشروطه انتظار داریم که جامعه ایران همان طور رفتار کند که جامعه اروپایی بعد از آن سه تحول عظیم عمل می‌کند. اشکال از این جا شروع می‌شود. یعنی آن سازمانی را که قانون اساسی مشروطه تعریفش می‌کند، نمی‌تواند در جامعه آن روز ایران محقق شود چون مقدمات آن وجود ندارد.

حالا اگر فرض کنید در دوره مشروطه آگاهی الان را داشتیم چه اتفاقی می‌افتاد؟

گفتنش خیلی سخت است. همین الان ما در حوزه دیگری با همین پرسش مواجه هستیم؛ حقوق بشر. حقوق بشر از نظر آرمانی یک مفهوم جهانی است. همه جوامع بشر با تجربه‌های جداگانه به مفاهیمی مثل عدالت، عدم تبعیض، آزادی بیان ، حق حاکمیت بر سرنوشت ملی و فردی و اجتماعی رسیدند. به همین دلیل این‌ها آرمان‌هایی است که امروز در همه جهان پذیرفته شده است. از این سطح که پایین بیاییم دیگر تعریف و مصداق یابی و تکنیک اجرا یا متدولوژی تحقق این آرمان‌ها امر استاندارد جهانی نیست و خصلت بومی پیدا می‌کند. بر همین اساس این بحث جدی مطرح است که این حقوق بشری که امروز در اروپا وجود دارد و بحث آن است با چه شرایطی در جوامع دیگر قابل تحقق است؟ آیا دفعی و تدریجی و دستوری تمامش قابل اجراست؟ دستوری یعنی از طریق گذراندن قانون. یعنی اگر حکومتی بیاید و همان‌ها را به شکل دستور و وضع قانون بخواهد در جامعه اجرا کند، آیا اجرا خواهد شد؟ این پرسش مشابه همان پرسشی است که در دوره مشروطه وجود دارد. در ساخت قانون اساسی مشروطه موقعیت نهادهای سنتی واقعا موجود جامعه ایران مفقود است. قانون اساسی مشروطه و قوانین عادی که بعد از آن تصویب می‌شود، مبتنی بر نفی کامل مناسبات موجود سنتی است. و عملا به مقابله شدید و عمیق با آنها بر می‌آید. یک مثال ساده می‌زنم، در جامعه ایران نیز مثل هر جامعه دیگری دعوا می‌شده و این دعواها رها نبوده و بالاخره یک نهادهای سنتی وجود داشته که آنها را حل می‌کرده. ریش سفیدی بوده، کدخدایی بوده، رئیس طایفه‌ای بوده و یک آداب و عرف‌های نانوشته‌ای وجود داشته که گاهی اوقات مردم اهل ده و طایفه دعوا را از طریق آنها می‌برند و حل دعوا می‌کردند. هنوز هم در برخی مناطق ایران چنین آدابی وجود دارد. نظام قضایی رسمی ایران چه کار می‌کند؟ اصلا به طور کل این نهاد را حذف می‌کند. شما اگر به تاریخ حقوق در انگلستان یا فرانسه مراجعه کنید، می‌بینید که همین نهادهای سنتی هستند که به تدریج آرام آرام تغییر پیدا می‌کنند و به نهادهای جدید و دادگاه‌های مدرن تبدیل می‌شوند.

خوب این بی توجهی به نهادهای سنتی چه تاثیری دارد و چرا به نظر شما یک آسیب است ؟

یک اثرش در کاهش قابلیت اجرایی قانون است. وقتی جامعه نسبت به قانون احساس بیگانگی کند برای اجرای آن مقاومت می‌کند. اثر دیگرش آن بحثی است که امروزه به نام شکاف دولت-ملت مطرح است، در این جاها می‌شود. حداقل بخشی مبانی آن را پیدا کرد. یعنی نطفه این شکاف از همان وقتی که دولت جدید در ایران روی کار می‌آید، در قالب صوربندی‌های حقوقی بسته می‌شود. البته این اشتباهات در قانونگذاری‌های بعدی هم اتفاق می‌افتد. در مورد همان مثال دادگاه‌ها که عرض کردم شما آن نهاد سنتی را کاملا حذف کرده و به جای آن نهادی را که کاملا از نظر فرهنگ و آداب و آیین و قواعدبرای مردم کاملا ناشناخته و بیگانه است، می‌گذارید. فردی که در قالب ساخت جدید عدلیه در آن زمان به جای آن خرد سنتی می‌نشیند حتی با زبان و فرهنگ محلی هم ممکن است آشنا نباشد. این